

وحدت از نظر هندیهای قدیم

- ۲ -

۱ دیانت محلی. - از افسانه‌های هندیهای قدیم برمی آید که ریشه وحدت-الوجود بصورت خیلی ابتدائی و ساده از دیار هند نمو کرده و به مرور زمان به شکل وحدت‌الوجود فلسفی در آمده است و نضج و پختگی حاصل کرده است. و حتی کافه مردم هند به آن منسلک شدند و این مفکوره را کاهنین هند در دین قبیلوی خود وارد نموده اند.

بیرونی (۱) این وحدت را از کتب هندیها نقل می کند « باسدیوه » در کتاب (بکتیا) می گوید حقیقت این است که جمع اشیاء خداست زیرا (بشن) نفس خود را زمین گردانید تا حیوان در آنجا قرار گیرد و آب گردانید تا بنوشند و آتش و باد قرار داد تا نمو و پیدایش یابند و خود را دهل هر یک گردانید تا هلم در آنجا تبارز کند و همین طور ضد آنچه‌هایی که تذکر داده شد که در کتاب بید (۲) ذکر شده است.

آنگاه که ما از دیانت قبیلوی و محلی هندیها بگذریم و از يك سطح بالاتری ملاحظه کنیم در کتاب (براهماناس) مفکوره تعدد الهویا همه خدائی را طوری که در کتاب ویدا مطالعه کردیم نمی یابیم در این کتاب (براهماناس) به کلمه هستی یا (براهمان) توجه شده است که آنرا کاهنین (ارباب دین هندو) وجود برتر می گویند ولی در کتاب (اوپانیشاد) این موضوع روشنگر و

صریح تر از کتاب (براهماناس) ذکر شده .

بر همان مرادف مطلق (برتر) یا اتمان آمده است و معنی این کلمه ویدی جوهر غیر مشخص می باشد و این جوهر در تمام کائنات زنده و یا جوهر حقیقی ازلی و ابدی و مطلق است و عبارت روشنتر تمام ذرات از کوچک ترین جزء گرفته تا بزرگترین اجزاء عالم شامل براهمان - اتمان می باشد براهمان (۳) حقیقت عامیست که در تمام اشیاء ساریست ولی تعیین آن بچیزی نمی شود و نه می توان او را بچیزی دیگر تشبیه نمود و تعریف به خصوص آن این است (نه این است و آن است) (و او وجود عام ازلی و ابدی و قائم بذات خود است) و حقایق ظاهر به او نسبت داده نمی شود و امکان آن است که او بتمام حقایق تجلی کند و همین تجلی حاوی جواهر حقیقی است و نتیجه بحث ما این است که او هستی مطلق است و چون او باعث تحریک اشیاء می شود متحرک است و از اینکه اجسام را بحرکت می آورد حیات است و فکریست که در مغز پیدا می شود و امکان دارد که دانه گندم کوچکی باشد و او متزلزل چشم را درجسم داشته باشد و اما او نفس است که در عالم ساری است و او بزرگترین از زمان و آسمان و فضا می باشد و از این فکر ذهنیت دیگری طلوع کرد که غیر از این حقیقتی دیگر که حال در کلیه اجزاء کائنات است وجود دارد .
و حقیقت این است که طبیعت گذرنده است و معیار هر حق و باطل از روی بهره مندی و حرمان از این نعمت کلی شناخته می شود (۴) .

(۳) نظر سانکیها (۵) در وحدت وجود

و این مکتب بر آن است که او روح عمومی و داناییست و به افراد و وحدات خود مشابهت دارد و این واحدها هر گاه بماده یکجا شود آثار هستی را بوجود می آورد و همچنین در وجود دو عالمیکه در اصل ازلیت با هم یکسانند معتقدند یکی نفس است که آنرا در اصطلاح هندی (یوروشا) و دیگری ماده که (پراگیتی) می نامند و همین هر دو جنبه در دو مبدأ (حقیقی و ازلی) هیچ منشأ مشترکی ندارند و با وجود آن در بین شان يك رابطه قوی می باشد زیرا وقتیکه نفس به

ماده مجاورت و تقرب می جوید از آنها حرکت پیدامی شود که همین حرکت در واقع منشأ تمام نتایجی است که از آنها بروز می کند و اما نفس درتهائی خود کاری کرده نمی تواند اگر چه زنده است و بتمام عناصر قدرت او مؤثر است و بیننده می باشد و اما عاجز است .

ولی برعکس ماده کور است دارای قدرت نهائی و پنهانی می باشد و تبارز آن بدون اتصال به نفس محال است و می توان اتصال اتحاد آنها را تشبیه بشل و کوری بکنیم که در صحرائی بایری باشند و همین تعاون عملی شان سبب نجات شان میگردد باین ترتیب کورشل را در شانۀ خود می گیرد و حرکت میکند و در مقابل شل نظر به بینائی که دارد راه را نشان می دهد و شکی نیست که اگر زیست باهمی و تعاون در بینشان نمی بود نجات نمی یافتند همین طور نفس آنگاه که بماده همراه شود و اتصال پیدا کند از نتیجه این اتحاد خصوصیات آنها تبارز می کند ولی بدون این هماهنگی از آنها کاری ساخته نیست .

و ماده دارای سه صفت می باشد که باهم بستگی دارد: (خیر- تمایل- ظلمت) و این صفات در اعصار مختلفه روی ذهنیت های تحول کرده و ازحالی به حالی در آمده تا بحالت اعتدال گرائیده و بنام طبیعت یاد می شود و به اثر ارتباط نفس با این ماده متحول عالم محسوس و مشاهد بروزمی کند ...

این نظریه توقف نکرد و تحلیل یافت نظریه دیگری بمیدان آمد که عکس نظریه قبلی می باشد فکر ارتباط اتحاد و ماده و نفس روشن شد و اذقان داشتند که اینها دارای وجود واحد نیستند و نفس از ماده بیگانه است و اگر اجتماع هم می کنند موقتی خواهد بود و این پیوندشان روی ضرورتیست که بزنگی جهانی تعلق می گیرد و پس از پایان این احتیاج روح واپس بمالم اعلی ابدیت بازگشت می کند .

۱ - بصفحه ۱۹ کتاب تحقیق ماللهند بیرونی که از کتاب ویدا نام برده است رجوع کنید .

۲ - بید - دوا - ویدا - بمعنی دانش و بطور اخص بمعنی دانش مقدس است و شامل کلیه متونی است که مردم آریائی در سرزمین هندوستان و افغانستان بوجود آورده اند نقل از مقدمه اوپانیشاد .

۳ - کتاب اوپانیشاد را محمد داراشکوه فرزند شاه جهان که یکی از عرفای قرن دهم هجری است ترجمه نموده بتصحیح و مقدمه تا را چندو جلالی <

« نائینی در تهران بسال ۱۳۴۰ چاپ شده است که مقدمه آنرا نائینی و تاراچند نوشته‌اند چند سطر از آن مقدمه .

« نزد بودا خدایان چندان اعتباری ندارند زیرا بعقیده او ایزدان نیز دستخوش ادوار تولد و مرگ می‌شوند مسئله قربانی ها که هندوان به آن اهمیت زیاد داده‌اند در نظر پیروان بودا اصلی بی اساس معرفی گردیده برطبق تعلیمات اوپانیشادی ذات مطلق برهم است برهم شامل کلیه پدیده ها می‌شود و درعین حال قابل توصیف نیست و حتی نمی‌توان آنرا وجود یا عدم وجود خواند پائین تر از برهم برهما (فرشته پیدایش) است که همه چیز و همه عالم ها را او پیدا نموده و بنای خلقت را گذاشته است دوش بدوش عقیده بنای خلقت عقیده به آتمن (روح یا نفس) بظهور می‌رسد و این عقیده نمایافته که جهان يك روح و یا نفس واحد است این روح یکنوا تطور یابد و بصورت ارواح مختلف و تمایز در آید ولی اصل آن حقیقت یکی است و بعدها معتقد شدند که برهما آتمنی با روح یگانه یکی است .

۴ - وجود مطلق (براهمن) .

۵ - آفریدگار (ایشوارا) .

۶ - ساری در کائنات (هرن گریهه)

ص ۳۰۰ مقدمه اوپانیشاد .

۷ - در اوپانیشاد (شیت استر آمده او از هر لطیفی لطیفتر است جمیع عارفان و فرشتگان از راه معرفت باویکی می‌شوند او را بالاوپائین نیست و بچشم دیده نمی‌شود آن ذات در جمیع تمینات خرد و بزرگ آمده .

مقدمه اوپانیشاد ص ۹۹

۸ - مؤسس این مکتب در قرن ششم قبل از مسیح زندگی می‌کرده است

در اوپانیشاد و سانکهییه آمده است .

سانکهییه . - این مکتب پس از مکتب ویدانت از مهم ترین مکاتب فلسفی

هند بشمار می‌رود درین مکتب رابطه علت و معلول جدائی ناپذیر و علة الملل مجرد و لطیف است .

معلول از علت پیدا شده و باز بعلت می‌پیوندد .

مقدمه اوپانیشاد ص ۸۳